

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه روم (جله دوم)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۹۷/۰۴/۲۰

برای سلامتی همه مومنین عالم که به نوعی بیرق اسلام را برپا می کنند، صلواتی ختم بفرمایید.

برخی از سوره‌ها مانند سوره مبارکه روم با بیان یک رخداد آغاز می شود. بعد خدا به واسطه آن رخداد، یکسری حقایق را بیان می کند. هر رخدادی بهانه بیان حقایق است. در پس رخدادها به شیوه دست یابی به حقایق اشاره می - کند. در پس این رخداد، خداوند سه قانون یا سه موضوع مهم را که می تواند از مهم ترین قوانین زندگی باشد، ذکر می کند و البته در ادامه سوره این قوانین کم کم زیاد می شود:

۱. لِلّٰهِ الْأَمْرُ^۱

۲. بَنَصْرٍ اللّٰهِ يَنْصُرُ مَنْ يَّشَاءُ^۲

۳. وَعَدَ اللّٰهُ لَأَيُّخْلِفُ اللّٰهُ وَعَدَهُ^۳

یک واقعه داریم. شبیه این رخدادها همیشه خیلی دیده ایم. از دل این رخداد سه قانون به دست آمد. حقایق از جنس حقیقت هستند و مجرد اند و قابل رویت حسی نیستند؛ یا عقلی هستند یا شهودی. یک رخداد می تواند حقیقت را قابل رویت کند. بعد که به آخرت می رویم غصه می خوریم که این همه رخداد در عالم بوده است و ما نتوانسته ایم از آن فهم حقیقت کنیم! انسان در آخرت غصه دنیا را می خورد. کسی خود حقیقت را می بیند که چشم حقیقت بین اش در دنیا باز شده باشد.

^۱ سوره روم، آیه ۴

^۲ همان، آیه ۵

^۳ همان، آیه ۶

در پس این رخدادهای و در پس این حقایق اسم «عزیز رحیم»، حاکم است. «عزیز رحیم» دارای دو بعد است؛ یکی پیروزی مومنین و یکی شکست دشمنان آنها. هر دو را همزمان دارد؛ یعنی هیچ چیز نمی‌تواند او را شکست دهد. این تحت سیطره «عزیز رحیم» است.

عده‌ای فقط ظاهر حیات دنیا را می‌بینند. روم شکست خورد و شکست داد. و برخی باطن دنیا را می‌بینند.

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (۷)

آخرت را جای باطن استفاده می‌کند. آخرت می‌شود همان سه قانونی که گفته شد. آخرت در اینجا به همان حقایق معنا شده‌اند. ندیدن این سه حقیقت یعنی «عن الاخره هم غافلون». ظاهر یعنی به عوامل پشت پرده یک رخداد کاری ندارد؛ مثلاً در زندگی من خانه‌ای می‌خرم. این یک باطن و آخرتی دارد. ممکن است قانون املاء و استدارج باشد. نعمت‌ها الزاماً به نفع افراد نیست. از حقی گذشته‌ام و خدا مرا تفضل و نصرت داده است. اگر این قانون را نبینم و آن را مبنای عملم قرار بدهم، می‌شود «عن الاخره هم غافلون».

دیدن ظاهر همراه با آخرت اشکال ندارد اما دیدن ظاهر بدون آخرت اشکال دارد. برخی ظاهر و آخرت را می‌بینند. برخی نه ظاهر می‌بینند و نه آخرت! این‌ها مرده‌اند. برخی ظاهر را می‌بینند و آخرت را نمی‌بینند، این‌ها اهل حیات دنیا هستند و برخی ظاهر را نمی‌بینند و آخرت را می‌بینند.

اگر قانون را نبیند، عکس العمل‌ها، واکنشی است. ایمان و اعتقاد و دانشی نیاز است که باید آن را از کتاب و وحی بدست آورد. ایمان به خدا و آخرت بر اساس رجوع به کتاب صورت می‌گیرد. ایمان به آخرت بعضاً مقدم بر ایمان به خدا ذکر می‌شود. چون خود خدا را به شکل حقیقت و قانون می‌بیند. فهمش از هستی، قانون‌مند بودن است.

«امر»، منشاء همه احکام الهی و اتفاقاتی است که خداوند ایجاد می‌کند. «نصر»، منشاء همه امدادهای الهی است و «وعده»، منشاء همه پاداش‌هایی است که خداوند ایجاد می‌کند؛ امر و نصر و وعده. «امر» بالا قرار می‌گیرد و وجود هر چیزی به امر است. «نصر» هر امدادی است و بعد از آن می‌شود وعده. «وعده» هر جزا و پاداشی است. این سه واژه بسیار جالب هستند. ایمان به غیب یعنی ایمان به این سه. امر از نظر مفهومی سیطره دارد. فهم سیطره یک واژه از معنا است.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ ﴿٨﴾

اگر این‌ها در نفس‌هایشان تفکر داشتند، حتماً به امر آخرت دست پیدا می‌کردند. محصول تفکر نکردن در نفس، غفلت و بی‌خبری از آخرت است. نسیان یعنی می‌دانسته و فراموش کرده است. تفکر هم به گونه‌ای معرفی می‌شود. اینکه خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق خلق کرده است و دارای اجل مسمی هستند، ما به ازاء تفکر در نفس و علم به این سه قرار داده شده است. این همان علم به آن سه تاست. معادل‌سازی می‌کند.

اجل مسمی را ببیند، روی وعده می‌آید. حق و امر را دیدن و همان امر تبدیل به نصر می‌شود.

علم به این گزاره که خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است و اجل مسمی دار بودن آن، مخصوص تفکر در نفس است که غفلت از آخرت را می‌زداید. اگر کسی خواست غفلت از آخرت نداشته باشد، باید نسبت به این گزاره علم پیدا کند. چگونه می‌توان این گزاره را مورد توجه قرار داد و آن را کاربردی کرد؟ کاری کنیم که حق بودن اجل مسمی را نشان بدهد. آن را در زندگی کاربردی کنیم. چگونه از ظاهر‌گرایی دنیا خارج شویم و غفلت ما از آخرت برداشته شود؟ این سوال سوره روم است.

اینکه خداوند آسمان و زمین را به حق آفریده است یعنی هر موجودی به لقاء پروردگارش می‌رسد. لقاء اش در بعد نیست بلکه در لحظه است. «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»^۴ یعنی در هر لحظه‌ای او را ملاقات می‌کنید و این لقاء رسیدن به اصل حقیقت است. در هر جریان و رخدادی لقاء رب برایش حاصل می‌شود. به حق خلق کردن آسمان و زمین و اجل مسمی داشتن، معادل لقاء رب در نظر گرفته شده است.

این موضوع خیلی مهم است و در بسیاری از جاها آمده است. این گزاره محور سوره احقاف می‌شود. «لقاء الله» در سوره یونس باز شده است.

هرکسی نفس خود را بشناسد و ساحت ربوبیت را در نفس خود کشف کند، به نافع‌ترین علوم رسیده است. غفلت از نفس، غفلت از خداست. کسی که تحت تعلیم انبیاء قرار نگیرد، مسیر کفر به لقاء الله را طی می‌کند و این ضرورت

^۴ سوره انشاق، آیه ۶

حکومت دینی است. اگر حکومت دینی نباشد «كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بَلِقَاءَ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ». انسان تحت تاثیر نظام‌ها قرار می‌گیرد. باید حکومت دینی برپا شود تا به کفر نرسد.

انسان در جو غالبی که زندگی می‌کند تحت تاثیر آن قرار می‌گیرد. سوره مبارکه نمل حتی پرنده‌اش هم اهل خردورزی است! حکومت دینی می‌تواند حتی بر پرندگان هم حاکمیت داشته باشد. این انسان قابلیت هدایت را دارد و انتظار فرج، عبادت می‌شود.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾

خیلی وقت‌ها در قرآن، خیلی چیزها دو مولفه‌ای دیده می‌شود. مثل قیچی یا بال پرنده که اگر یکی نباشد از کار می‌افتد. مولفه‌ای دیدن آیات در کشف قوانین خیلی کاربرد دارد. این‌ها نوعاً در ساختارهای بشری بسیار مهم است. دیدن سه مولفه به صورت همزمان در علوم استراتژیک مهم می‌شود. دوتایی‌ها مثل دو دست و دو پا کار می‌کنند. در نظامات آموزشی تقویت یک مولفه منجر به تقویت دیگری می‌شود. بال دیگر تفکر، برنامه‌ریزی است. هر زمانی برنامه‌ریزی تقویت شود، تفکر هم فعال می‌شود. کشف مولفه‌های قرآن چه دوتایی و چه سه تایی را، «حکمت» گوئیم. این دو را در یک وضع می‌آورد: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ»^۵ و «أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ». مولفه سیر در زمین و تفکر در نفس داریم. هر کسی نفهمید تفکر در نفس یعنی چه، برود در زمین با این خصوصیات سیر کند. اهمیت این آیه به اهمیت آیه ۸ است.

این آیه خیلی جالب است. هر جا می‌روید و سیر می‌کنید به خانه‌های مردم، باغ‌ها و شهرهایشان می‌روید، باید عاقبت ببینید که توانشان بیشتر بوده و قدرت آبادانی‌شان هم بیشتر بوده است. گویا بشر قدرت آبادانی‌اش روز به روز کمتر شده است! جایگاه نداشتن «رسل» در زندگی وضع زندگی بشر را به این روز انداخته است و این نشان می‌دهد اگر جامعه دارای «رسل» شود، وضعیتش این نخواهد بود.

اگر آبادانی شهرها به سمت خشکسالی می‌رود، به خاطر عدم جریان بیانات رسل است.

^۵ سوره روم، آیه ۸

^۶ همان، آیه ۹

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأَوْا السُّوْأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٠﴾

«ثم» به گزاره بعدی مرتبه می‌دهد که اگر همان را دیدی، در همان نمان و به جلو بیا. مردم آیه‌گرا نیستند. انسان در شهرهایی که زندگی می‌کند که مردمش آیه‌گرا نیستند و می‌گویند آیات کاری به سبک زندگی ما ندارد. آیات برای خودشان، ما هم برای خودمان! این یعنی «استهزاء». «استهزاء» یعنی کنار گذاشتن آیه، یعنی دیگر آیه مبنای زندگی نیست. بعد از تفکر و سیر در زمین، بحث را به آیات رساند.

زیاد شدن بیماری‌ها و کاهش عمر بر اساس مسائل روحی اتفاق می‌افتد و در روایات برای هر گناهی ثمره جسمی خاصی قائل می‌شوند و این قابل انتقال می‌شود. اینگونه نیست که بد شدن افراد، فقط برای خودش باشد بلکه تسری می‌دهد. کم شدن و سست شدن اراده‌ها، باعث تغییر وضعیت زمین می‌شود. آبادانی ربطی به آب و هوا ندارد. آبادانی به فکر ربط دارد. برخی از دانشمندان از هوا آب می‌گیرند. فکر بشر آبادانی ایجاد می‌کند. تا زمانی که حکومت دینی را بدون اجبار بپذیرد، زندگی‌اش تغییر می‌کند. افراد باید خودشان به سمت حکومت دینی تمایل پیدا کنند. امامان آنقدر تیزهوش بودند که می‌توانستند کاری کنند که همه را جذب را کنند اما چون بنابر جذب افراد بر اساس تفکر و تعقلشان است، چنین نکردند.

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾

برخی آیات باید در صحیفه جان انسان بنشیند. خدایی که همه چیز را در یک چرخه قرار داد و سازه عالم را در چرخه «بیداء و یعید» قرار داد.

آیات در ادامه چهار دسته می‌شوند:

۱. رخدادی هستند؛ آن‌هایی که حقایق را در دل خودشان نشان می‌دهند.

۲. آیات پدیده‌ای؛ یعنی تکوین عالم هستند.

۳. آیات فعل و اسم خدا هستند.

۴. آیات حکم الله هستند.

در این سوره با یک نظام پیشرفته از آیات برخورد می‌کنیم که هم غفلت را برمی‌دارد، و هم تفکر را در انسان فعال می‌کند. این آیات چهار سطح دارد. این به این معناست که انسان می‌تواند همه چیز را از منظر رخدادها یا تکوینات

که حقایق در آن جاری است و علمی تر است، ببیند و یا از فعل الله ببیند که عرفا هستند و یا حکم الله ببیند و اینها می‌تواند ایجاد ارزش یا قلمرو کنند.

از سوره روم می‌فهمیم که اگر کسی به خدایی که خلق را «بِئِدَاءٍ» می‌کند و بازمی‌گرداند (يُعِيدُهُ) توجه کند، امید است که این توجه، آخرت‌گرایی را در او فعال کند و اگر در هر حالی این ذکر و یاد را برای تقویت تفکر خودش فعال کند و خود را در این چرخه قرار بدهد، تفکرش فعال می‌شود.

خیلی از مناجات‌ها در اینجا موضوعیت پیدا می‌کند. انواع تعقیبات دارای این موضوع هستند.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٢﴾

جرم گناهی که حتما باید برای آن عقابی در نظر گرفته شود و مهم‌ترین عذاب آن ناامیدی است. بزرگترین جزایی که می‌توان دید. ناامیدی بد جزایی است! امید باعث برگشت می‌شود. جرم این امید را می‌گشاید. امید خیلی مهم می‌شود. ناامیدی، جزای مجرم می‌شود.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِّنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءَ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ ﴿١٣﴾

شرکای ای‌نها شفعايشان نیستند. در نظام سببیت فکر می‌کردند اینها کمک می‌کردند اما شفيعی نمی‌دیدند. اگر از اینها بررسی چه کسی را شریک قائل شدی؟ نمی‌داند. وقتی حق ظاهر می‌شود که خدا شریکی ندارد، فرد غیر او را نمی‌شناسد اما این باید در دنیا اتفاق بیفتد. (کانوا ثبوت است؛ ماضی‌هایی به این سبک ثبوت است.)

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِتُّ يَتَفَرَّقُونَ ﴿١٤﴾

آدم‌ها را جدا می‌کنند.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ﴿١٥﴾

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿١٦﴾

«یحبرون» و «محضرون».

از ادب‌های قرآن این است که وقتی اسم آدم‌ها را می‌برد، آنها را مومن حساب می‌کند. بعد کمی جلو می‌رود و حادثه‌ای پیش می‌آید که ممکن است نفاق ایجاد شود. ما هم باید مانند خدا عمل کنیم. در زندگی معمولی خودمان خیلی سریع نسبت می‌دهیم.. باید دید ما نسبت به مردم اینگونه بشود که خدا می‌خواهد. «الَّذِينَ آمَنُوا» یعنی در نهایت می‌توان به آنها اطلاق ایمان کرد.

آدم از وقتی که فعل مضارع حذف می‌شود و اسم فاعل می‌آید، می‌ترسد. «محضرون» یعنی در این عذاب بوده است و ظاهر می‌شود.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ﴿١٧﴾

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ﴿١٨﴾

از آیات زیبای قرآن، این دو آیه است. جمله «و له الحمد» معترضه است و اینکه چرا اینگونه آمده است، خودش داستانی دارد. «عشیا» را بدون حین می‌آورد چون دایره‌اش وسیع است. خیلی از علماء می‌گویند نماز عشاء را می‌تواند تا صبح «ما فی الذمه» بخواند. «عشیا» حین ندارد.

همه آیات از این به بعد اینگونه می‌شود و به سمت رمز می‌رود. آنقدر باید این رمزها تکرار شود تا باعث فهم شود. از یک طرف آغاز می‌شود و از طرفی رجعت می‌کند و تمام می‌شود. از آیه ۱۱ تا ۱۹ همه‌اش فعل خدا را می‌گوید. «الله» را در سه زمان تسبیح و حمد می‌کند. سبحان، اسم فعل است. سبحان اسم خداست به معنای مقدس. در خود سبحان یک معنای ضمنی از قدوس وجود دارد. «سبحان الله» یعنی هوالقدوس. سبحان و تبارک خیلی ویژه هستند. هر گاه فعلی از خدا بخواهد به اسم تبدیل شود، این‌ها می‌آیند. جریانی را حاکم می‌کنند. لذا «سبحان» بالاترین اسمی است که هر فعل خدا را تبدیل به اسم می‌کند. به فعل می‌زند، اسم در می‌آید. اسم حقیقت است و فعل جریان آن حقیقت است. این فعل با «سبحان» اسم می‌شود.

خداوند در این کارش قدوس است.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١٩﴾

خیلی حرف در این آیات هست. ممکن است برخی از آیات را نتوان فهمید. فرد کافری که فرزندش مومن می‌شود یا مومنی که فرزندش کافر شده است.

به بخش آیات رسیدیم. فقط فهرستی از آیات می‌دهیم. این آیات لذت بخش است و افراد حتماً به سراغش می‌روند. خلق از تراب و انتشار به صورت بشر، همه حالت «بیداء» و «یعید» دارند.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات